

نگاهی به میرزا عبدالقادر بیدل عظیم‌آبادی

محمود عالم*

آنچه کلکم می‌نگارد محض حرف و صوت نیست
هوش می‌باید که دریا بد زبان بیدلی
گر همه جبریل باشد مرغ فهم آگاه نیست
تا چه پرواز است محو آشیان بیدلی
گوش دل در حیرت آینه خوابانیدن است
بی‌نفس دارد تکلم ترجمان بیدلی
هر که از خود شد تهی از هستی مطلق پُر است
سجده می‌خواهد حضور آستان بیدلی
از حباب من سراغ گوهر نایاب گیر
یک نفس چیدست بحر اینجا دکان بیدلی

بلی قربان! این است بیدل عظیم‌آبادی که بعداً مثل خود بنده دهلوی شده و لیکن به‌علتی که اهالی دهلی طبق سنت دیرینه خودشان به‌خارجیان به‌زودی اعتنا نمی‌ورزند، آن‌قدر که بایستی و شایستی قدر و ارزش وی را نشناختند. البته بعد از وفاتش مزاری ساختند که تا روزگاری دراز مرکز تجمع ارادتمندان و دوستان وی بود. آنان هم بیشتر از حومه و نواحی دهلی مثل می‌وات و پانی‌پت بودند که هر ساله در سالروز مرگش به‌زیارت خاکجای او می‌شتافتند.^۱ این مجالس «روز غرس» و مشاعره هم از

* استاد بازنشسته فارسی دانشگاه جواهرلعل نهر، دهلی‌نو.

۱. دانشمند تاجیکی در نوشته خود میرزا عبدالقادر بیدل، صدرالدین عینی، ص ۴۰.

طرف میرزا محمد سعید که فرزند ارجمند پسر دایی بیدل میرزا عبادالله بود، ترتیب داده می‌شد.^۱

درباره مدفن بیدل استاد عطا کاکوی که سال‌ها ریاست دانشکده تحقیقات عربی و فارسی و ریاست بخش فارسی دانشگاه پتنا (عظیم‌آباد) را به‌عهده داشت در حیرت زار می‌نویسد^۲ که بیدل در صحن منزل خودش که نزدیک «دهلی دروازه» بود طبق وصیتش مدفون شد و بعد از مدتی دراز آقای حسن نظامی قبری به‌نام بیدل با کمک مالی از طرف نظام حیدرآباد تعمیر کردند که اصلاً «دو کوس» از جای مدفن اصلیش می‌باشد و یک کتیبه هم آویزان کردند که یک یادگار مستقل اشتباه بزرگی می‌باشد.

قبل از آن‌که به‌ارزیابی شعر بیدل مقامش در ردیف سخنوران فارسی بپردازیم لازم می‌دانم که توجه شما را به‌زادگاه این دانشمند شهیر جلب کنم، چرا که خوشگو^۳ مسقط الرأس بیدل را اکبرآباد گفته است. بندرابن داس خوشگو که هم‌عصر بیدل بوده است و ادعا می‌کند که شخصاً هزارها بار با بیدل ملاقات کرده و حتی از محضر بیدل استفاده نموده، درباره زادگاهش اشتباه کرده است. همچنین آزاد بلگرامی که به‌وقت فوت بیدل هفده ساله بود در خزانه عامره نوشته است:

”میرزا عبدالقادر عظیم‌آبادی متخلص به‌بیدل فرزند میرزا عبدالخالق در سال ۱۰۵۴ هجری در عظیم‌آباد (پتنا امروز) متولد شد“^۴.

تقریباً هر دانشمندی و استادی که بیدل را مورد مطالعه قرار داده‌اند و درباره بیدل حرفی زده‌اند و مقام و منزلتش را در مملکت سخن تعیین نموده‌اند، قطعیت و صراحت درباره زادگاهش نشان نداده‌اند. بنده یک لیست از بیدل‌شناسان دارم که مشتمل بر تقریباً سی نفر می‌باشد و هر شخص همین اشتباه را تکرار کرده است **ألاً** و **ألاً** استاد کاکوی که به‌حواله **مرآة واردات** به‌وسیله شام غریبان با قطعیت تمام گفته که:

۱. عطا کاکوی، سید شاه عطاء الرحمن: حیرت زار، دی آرت پریس، سلطان گنج، پتنا، ژانویه ۱۹۸۱ م، ص ۱۷.

۲. بیدل ده سال پیش از مرگش خودش جای مدفنش را تعیین نموده بود، حیرت زار، ص ۷-۱۶.

۳. بندرابن داس خوشگوی دهلوی (م: ۱۱۷۰ ه) از شاگردان بیدل بوده و بنا به‌گفته عبدالغنی ابن بیدل بود که وی را خوشگو تخلص داد.

۴. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ ه): خزانه عامره (تألیف: ۱۱۷۶ ه/ ۱۷۶۲-۶۳ م)، نولکشور، ص ۱۵۲.

”زادگاه بیدل اکبرنگر معروف به راج محلّ در ایالت بنگال می‌باشد که در سرحدّ بهار و بنگال جا دارد.“

برای اطلاع عرض می‌شود که فعلاً، راج محل (معروف به اکبرنگر) در ایالت بهار واقع است. از دُمکا و صاحب گنج، زیاد دور نیست. این آخرین سرحد بهار می‌باشد. رود گنگا حدود بهار و بنگال را تعیین می‌کند. این طرف رود گنگا راج محلّ است که در آن زمان اردوگاه شاهزاده اعظم^۱ بوده و میرزا عبدالخالق پدر بیدل در لشکرش وظیفه نظامی به عهده داشت. ماورای گنگا راج شاهی و مرشدآباد در ایالت بنگال جا دارد که مرکز بزرگ مسلمانان بوده است.

در آن زمان بهار و بنگال گویی دو صحن یک منزل بودند. به همین علت والد بیدل میرزا عبدالخالق و عموی بیدل میرزا قلندر که بعد از وفات میرزا خالق وظیفه تعلیم و تربیت بیدل به عهده داشت، به عظیم‌آباد که مرکز بهار بود آمد و رفت داشتند. بعد از بازنشستگی از خدمات نظامی میرزا عبدالخالق به دست حضرت شاه کمال

در تاجیکستان دانشمندی هستند مثل صدرالدین عینی، مؤمنوف، میرزایف، تورسون‌زاده و دیگران که بیدل شناس محسوب می‌شوند ولی جای تأسف است که همه آنها افکار بیدل را از نظر مارکسیستی مورد مطالعه قرار داده‌اند.

که ولی الله وقت بود بیعت کرد^۲. این صوفی بزرگ در رانی ساگر مقیم بود. رانی ساگر از شهر آره (شاه‌آباد) در حدود هیجده میل و از شهر عظیم‌آباد تقریباً شصت میل مسافت دارد. بیدل هم همراه میرزا عبدالخالق بسا اوقات به عظیم‌آباد می‌آمد و اکثراً در همین شهر سکونت می‌کرد و احتمالاً به همین سبب به عظیم‌آبادی مشهور گشت. به هر حال! دیگر هیچ شکی و تردیدی نیست که بیدل در راج محل بنگال در سال ۱۰۵۴/هـ ۱۶۴۴ م به دنیا آمد.

۱. شاهزاده اعظم پسر شاه اورنگ‌زیب عالمگیر بود و بعد از وفات پدر به نام اعظم شاه مشهور گشت.

۲. عطا کاکوی، سید شاه عطاء الرحمن: حیرت زار، ص ۱۱.

این بیان از این لحاظ هم معتبرتر به نظر می‌آید که سرچشمه این انکشاف آقای شاه محمد شفیع «وارد»^۱ شاهجهان‌آبادی هست. بیدل در منزل شفیع وارد تا مدت یک و نیم سال اقامت داشت. وی می‌نویسد:

”میرزا تا مدت یک و نیم سال در خانه راقم این اوراق^۲ بی‌تشویق معاش رحل اقامت افکند تا آنکه قاصد شکرالله خان که در آن ایام به حکومت بلده نارنول من اعمال می‌وات می‌پرداخت پیش میرزا رسید و مکتوب اشتیاق مع زری رسانید. میرزا از وقوع چنین اتفاق وداع والد بنده نموده روی توجّه به صوب خان مذکور آورد و تا انقطاع سررشته حیات خان مذکور نوعی فی‌مابین... اتّحاد و اخلاص بسته شد که خیال مفارقت معنی بیگانه بود.“

دربارۀ زادگاه بیدل شفیع وارد شاهجهان‌آبادی این چنین می‌گوید:

”طائر خوش‌نوی و وجود میرزا از گلستان عدم در اکبرنگر عرف راج محل از ممالک بنگال پر پرواز گشود“^۳.

خود میرزا بیدل دربارۀ نسب خویش به شفیع وارد شاهجهان‌آبادی این چنین گفت: ”آنچه میرزا در حضور این احقرالعباد مکرّر تقریر کرد این است که سلسله اجداد میرزا منتهی به شاه منصور بن مظفر بادشاه فارس ممدوح خواجه حافظ شیرازی می‌گردد. هنگامی که شاه منصور با امیر تیمور صف‌آرائی نموده کشته گردید اولادش و احفادش روبه‌صوب بخارا آوردند. چندین پشت میرزا در ماوراءالنهر اقامت داشت. بزرگوار میرزا از آن مفارقت ورزیده در مملکت بنگاله رحل اقامت افکند“^۴.

جیری بیکا^۵ شاید به همین علّت نوشته است که:

۱. شاه محمد شفیع «وارد» شاهجهان‌آبادی همعصر بیدل بوده و تذکره به‌نام مرآة واردات نوشته بود.

۲. این اوراق یعنی اوراق مرآة واردات.

۳. عطا کاکوی، سید شاه عطاءالرحمن: حیرت زار، ص ۳۶.

۴. همان، ص ۳۸.

”زبان مادری وی احتمالاً زبان بنگالی بوده است ولی او خود زبان اردو و سانسکریت را می‌دانسته است.“^۱

حال برگردیم به مدّعی اصلی که مقام و منزلت بیدل در میان خسروان مملکت شعر و ادبیات فارسی است. بیدل گفته است:

ای بسا معنی که از نامحرمی‌های زبان با همه شوخی مقیم پرده‌های راز ماند
جای دیگر گفته است:

با که باید گفت بیدل ماجرای آرزو آنچه دلخواه منست از عالم ادراک نیست
و باز می‌گوید:

بلبل به ناله حرف چمن را مفسّر است یارب زبان نکبت گل ترجمان کیست

چنین به نظر می‌رسد که با آن چشم بینا و ذهن رسا و دل فطرت آشنا که بیدل داشت و به‌علتی که با دقت جلوه‌های قدرت و منظرهای خیره‌کننده که خودش

مشاهده می‌کرد و همیشه در جستجوی یک منزل ناآشنا و یک تمنای ناتمام و آن احساس تشنگی سیر نشدنی که داشت، می‌خواست دیگران هم با او سهیم باشند. ولی برای اظهار آن شدتی که درونش حس می‌کرد، احساس کمبود الفاظ هم داشت. همیشه نگاهش برای مطالعه

یک نکته مهمی که بیدل را در میان همه شعرا و ادبا آن زمان به‌ویژه در شبه‌قاره استثنا و ممتاز می‌کند **توکل بالله** اوست. شأن مؤمن فقر است.

مناظر قدرت باز است و هر ذره را مظهر قدرت الهی می‌بیند:

از زمین تا به‌آسمان سخن است

برای سعدی برگ درختان سبز دفتر معرفت کردگار بوده است ولی بیدل می‌گوید:

هوش اگر باشد کتاب و نغمه‌ها درکار نیست

چشم واکردن زمین تا آسمان فهمیدن است

بیدل انجماد و یخ‌زدگی را نمی‌پسندد. در نظرش هرچیز در کائنات متحرک است:

هر کجا نکبت گل پیرهن رنگ درید

نیست پوشیده که از خود سفری می‌خواهد

۱. سرشک کدکنی، دکتر محمد رضا شفیعی: شاعر آینه‌ها، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۴ ه.ش، ص ۸۱

مسلک بیدل همین است که:

عمر آسودگی ما بسفر می گذرد

غالب دهلوی هم این درس از بیدل گرفته است. او می گوید:

زهی روانی عمری که در سفر گذرد

سرچشمه اقبال لاهوری هم بیدل است:

هستم اگر می‌روم گر نروم نیستم

موضوع عظمت انسانی محور اقبال بوده است ولی ببینید از کجا درس خوانده

است:

هر دو عالم خاک شد تا بست نقش آدمی

ای بهار نیستی از قدر خود آگاه باش

(بیدل)

خودی و شأن استغنا کم و بیش به‌نحوهای و نوعی در هر شاعر موجود است:

الکے پھر آئے در کعبہ اگر روانہ ہوا^۱

(غالب)

و یا:

گدا میکده کی شأن بی نیازی دیکھ پیچھے کے چشمہ حیوان پہ توڑتا ہے سب^۲

(اقبال)

ولی نحوه بیان بیدل را با دقت نگاه کنید:

درهای فردوس وا بود امروز از بی‌دماغی گفتیم «فردا»

درباره بیدل معروف است که لطف زبان ندارد. در افکارش هم تصنع و آورد به‌نظر می‌آید و بلندی خیال این‌قدر بلند است که همه گفته‌های او معما شده است. بعضی‌ها هم گفته‌اند که سبک و ساخت اشعار بیدل خسته کننده می‌باشد. بی‌گمان همه دوستداران شعر، آمادگی کامل برای التذاذ از شعر او ندارند ولی دانشمند شهیر ایرانی و مؤلف شاعر آینه‌ها پروفیسور شفیع کدکنی می‌گوید:

۱. برگشتیم اگر در کعبه (برای استقبال) باز نگه نداشتند.

۲. شأن بی‌نیازی گدای میکده را نگاه کن لب چشمه حیوان رسیده سب را می‌شکند

”بیدل کشوری است که بدست آوردن ویزای مسافرت بدان، به‌آسانی حاصل نمی‌شود، به‌هرکس اجازه ورود نمی‌دهد و اگر کسی این ویزا را گرفت تقاضای اقامت دائم خواهد کرد. شاید او به‌این حساب در میان بزرگان ادب ما، دیر آشناترین چهره شعر فارسی باشد. پس به‌آنها که شعر را با همان عجله‌ای می‌خوانند که روزنامه یا رُمان بی‌نوایان یا هزار و یک شب را توصیه می‌کنم که بیهوده وقت عزیز خود را در این راه صرف نکنند“^۱.

چون اقبال می‌سراید:

جاودان پیتم دوان هر دم جوان ہے زندگی^۲

مقصودش این است که همیشه در تلاش منزل سرگردان باید باشیم و منظور از: هستم اگر می‌روم گر نروم نیستم

هم همین است:

بیدل عقیده دارد که شوق منزل، عاشق صادق را برای حصول منزل وادار می‌کند و چرا که عشق او صداقت دارد، او راه دور را هم به‌آسانی طی می‌کند:

بر آُمید وصل مشکل نیست قطع زندگی شوق منزل می‌کند نزدیک راه دور را
بیدل محبت را با موج دریا تشبیه می‌دهد و می‌گوید که محبت با آرام و سکون هیچ مطابقت ندارد. به‌همین علت همنشینی ساحل و موج دریا امکان‌پذیر نیست:

موج دریا را به‌ساحل همنشینی مشکل است

بی‌قراران نذر منزل کرده‌اند آرام را

درس بیدل در راه حصول منزل همیشه سعی و کوشش بوده است. درس او درس حرکت است. او انجماد را دوست ندارد. درس او درس جوش و ولوله است. پیغامش همیشه مملو با درس عمل می‌باشد. برای نایل آمدن در جاده هدف هرگز دلسرد نباید باشد و هر نفس را عمر جاودانی باید شمرد و تا آخرین نفس جدّ و جهد باید کرد. ولی بیدل مؤمن است. وی صوفی مؤمن است و اعتقاد کامل در رضای خداوندی دارد

۱. سرشک کدکنی، دکتر محمد رضا شفیعی: شاعر آینه‌ها، ص ۹.

۲. زندگی جاودان، از پی هم دوان و هر دم جوان است.

و در صورت ناکامی و نامرادی درس صبر و استقلال می‌دهد و مثل یک صوفی کامل در عدم موفقیت هم مصلحت‌ایزدی می‌بیند. اقبال می‌گوید:

آسمان ٹوٹے ہوئے تاروں کا ماتم کب تک^۱

درس بیدل را ملاحظه بفرمایید:

علاج زخم دل از گریه کی ممکن بود بیدل

به‌شبنم بخیه نتوان کرد چاک دامن گل را

یک نکته مهمی که بیدل را در میان همه شعرا و ادبا آن زمان به‌ویژه در شبه‌قاره استثنا و ممتاز می‌کند توکل بالله اوست. شأن مؤمن فقر است. الفقر فخری. این عظمت

در بیدل به درجه اتم موجود است. بیدل قانع است. از زبان حال خودش بشنوید:

دنیا اگر دهند نه جنیم زجای خویش من بستم حنای قناعت به پای خویش

و یا:

آخر ز فقر برسر دنیا زدیم پا خلقی به‌جاه تکیه زد و ما زدیم پا

در شعر به‌عنوان «به‌قصیده‌گویان سلاطین»^۲ بیدل چنین اظهار می‌نماید که به‌یاد

«هفت بند» معروف مولانا محتشم کاشی می‌افتیم. شما هم محفوظ بشوید:

ای که تعریف سلاطین کرده‌ای مشق تعلیم شیاطین کرده‌ای

چیست تعلیم شیاطین؟ خبّ جاه ای شیاطین مرشدت، رویت سیاه

فخر طبعت مدح شاهی بیش نیست کان همه تخت کلاهی بیش نیست

امتیازی تا بدانی شاه کیست این قفس پرورده وهم و جاه کیست

برسرش افتاده آن زرین رخام آمده پایش به‌سنگی تخت نام

تخت سیم و افسر زرین دو سنگ او چو آتش در میان این دو سنگ

فی‌الحقیقت آتش است آن شاه نیست لیک هر آتش پرست آگاه نیست

قرب این آتش بلای جان توست برق دین و خرمن ایمان توست

گر به‌بزم شاه قرب اندیشه‌ای بی‌گمان زردشت کافر پیشه‌ای

رفته گیر آینه دینت ز دست نیست هرگز حق پرست آتش پرست

۱. ای آسمان تا کی از ستارگان شکسته ماتم می‌گیرید.

۲. عطا کاکوی، سید شاه عطاء الرحمن: حیرت زار، ص ۱۰۲.

عظمت و بزرگی یک شاعر، نویسنده و فیلسوف از این امر هم هویدا است که وی هم عصر خودش را و یا نسل آینده را به چه حدی متأثر کرده است. از این لحاظ هم بیدل در مملکت شعر، خسرو و نابغه روزگار به نظر می آید. غالب دهلوی و اقبال لاهوری بدون هیچ شک و تردید

دانشمند شهیر ایرانی و مؤلف شاعر آینه‌ها
پروفسور شفیع کدکنی می‌گوید:
”بیدل کشوری است که بدست آوردن
ویزای مسافرت بدان، به آسانی حاصل
نمی‌شود، به هر کس اجازه ورود نمی‌دهد و
اگر کسی این ویزا را گرفت تقاضای
اقامت دائم خواهد کرد. شاید او به این
حساب در میان بزرگان ادب ما، دیر
آشناترین چهره شعر فارسی باشد.“

ستارگان درخشان در آسمان ادبیات
فارسی هستند و این اتفاق محض
نیست که هر دو از بیدل کسب فیض
کرده‌اند. غالب با بیدل زیاد شباهت و
مطابقت دارد هم در تنوع افکار و هم
در نمایندگی سبک هندی یعنی
پیچیدگی در اظهار خیال تا آن جایی
که بعضی از بیت‌های غالب عیناً نقل
از بیدل است.

غالب، بیدل را «محیط بی‌ساحل» نامیده است. جای دیگر وی را «قلزم فیض» گفته است. وقتی که اشعار نوشته‌ی زیر از غالب را می‌خوانیم چنین به نظر می‌رسد که غالب قلم بیدل را مستعار گرفته و چشم بسته افکار بیدل را نقل می‌کند:

نفس با صور دم ساز است امروز خموشی محشر راز است امروز
رگ سنگم شراری می‌نویسم کف خاکم غباری می‌نویسم
شکایت گونه‌ای دارم ز احباب کتان خویش می‌شویم به مهتاب

این بیت غالب را با دقت بخوانید و به قول بیدل از «جاده منصفی» انحراف نکنید و خودتان قضاوت بفرمایید که آیا این نشانگر و آینه‌دار طرز و افکار بیدل نیست؟
خطی بر هستی عالم کشیدیم از مژه بستن

ز خود رفتیم و هم با خویشتن بردیم دنیا را

اثر و نفوذ بیدل در اشعار غالب را مشاهده بفرمایید:

بیدل:

خلقی به عدم دودِ دل و داغ جگر شد خاک همه صرف گل و سنبُل شده باشد

غالب:

سب کہاں کچھ لالہ و گل میں نمایاں ہو گئیں
خاک میں کیا صورتیں ہوگی کہ پہاں ہو گئیں

بیدل:

طریق عشق دشوار است ز آئین خرد بگذر
حریف کفر اگر نتوان شدن باری مسلمان شو

غالب:

دولت بہ غلط نبود از سعی پشیمان شو کافر نتوانی شد ناچار مسلمان شو

بیدل:

هر کجا می گذری گرد پر طاووس است نقش پایت چه قدر بوقلمون می گذرد

غالب:

دیکھو تو دلفریبی انداز نقش پا موج خرام یار بھی کیا گل کتر گئی

بیدل:

در جستجوی ما نکشی زحمت سراغ جای رسیدہ ایم کہ عنقا نمی رسد

غالب:

آگہی دام شنیدن جس قدر چاہے بچھائے مدعا عنقا ہے اپنے عالم تقریر کا

بیدل:

مطلبم از می پرستی تر دماغی ہا نبود یک دو ساغر آب دارد گریہ مستانہ را

غالب:

مے سے غرض نشاط ہے کس رو سیاہ کو اک گوند بیخودی مجھے دن رات چائیے

بیدل:

محو یاریم و آرزو باقیست وصل ما انتظار را ماند

غالب:

تا کدامین جلوہ زان کافر ادا می خواستم

کز ہجوم شوق در وصل انتظاری داشتیم

بیدل:

لب فروماندیم تا رفع دویی انشا کنیم در میان ما و تو، ما و تو حائل می شود

غالب:

ما همان عین خودیم اما خود از وهم دویی
در میان ما و غالب، ما و غالب حائل است

بیدل:

تا کی ز خلق پرده برد افگنی چو خضر مردن به از خجالت بسیار زیستن

غالب:

وہ زندہ ہم ہیں روشناس خلق ای خضر نہ تم کہ چور بنے عمر جاوداں کے لیے
اقبال ہم از بیدل درس گرفته است و تا بہ حد کافی مستفیض شدہ است۔ فلسفہ
خودی و بیخودی، زمان و مکان، وجود و عدم، درس عمل، عظمت انسانی و ہمچنین
دیگر افکار اقبال ہم از بیدل مستعار است۔ عدہ ای از نمونہ ہا را در زیر ملاحظہ فرمایید:

بیدل:

ملت اصداد خلق اوج و حضيض فطرت است
زین سببها بولہب خصم پیمبر بودہ است

اقبال:

ستیزہ کار رہا ہے ازل سے تا امروز چراغ مصطفوی سے شرار بولہبی

بیدل:

با هر کمال اندکی آشفتنگی خوش است هر چند عقل کل شدہ ای بی جنون مباش

اقبال:

ابٹھا ہے دل کے پاس رہے پاسبان عقل لیکن کبھی کبھی اسے تنہا بھی چوڑے

بیدل:

گویند بہشت است ہمہ راحت جاوید جایی کہ بہ داغت نتپد دل چہ مقام است

اقبال:

مرا این خاکدان من ز فردوس برین خوشتر
مقام ذوق و شوق است و حریم سوز و ساز است این

بیدل:

دل اگر می داشت وسعت بی نشان بود این چمن
رنگ می بیرون نشست از بسکہ مینا تنگ بود

اقبال:

پرتو حسن تو می افتد برون مانند رنگ صورت می پرده از دیوار مینا ساختی

بیدل:

دمیدہ است چو نرگس درین تماشاگاہ ہزار چشم و یکی را نصیب دیدن نیست

اقبال:

ہزاروں سال نرگس اپنی بے نوری پہ روتی ہے بڑی مشکل سے ہوتا ہے چمن میں دیدہ و پیر پیدا

بیدل:

برون دل نتوان یافت ہرچہ خواہی یافت کدام گنج کہ در خانہ خراب تو نیست

اقبال:

حسن کا گنج گرانمایہ تجھے مل جاتا تو نے فرہاد نہ کھوا کبھی ویرانہ دل

بیدل:

حرص ہر سو می برد بر سیم و زر دارد نگاہ

زاهد از فردوس ہم مطلوب جز دنیا نداشت

اقبال:

زاهد کمال ترک سے ملتی ہے یاں مراد دنیا جو چھوڑدی ہے تو عقبی بھی چھوڑدے

بیدل:

آنچه ندارد دوام نیست بغیر از تلف آنچه نیندد ثبات نیست بجز انقلاب

اقبال:

سکون محال ہے قدرت کے کارخانہ میں ثبات اک تغیر کو ہے زمانہ میں

یک نکتہ دیگر عرض می کنم. بخشی از مطالعات در باب بیدل در آسیای مرکزی نشر یافته است و باید گفت که نخستین منطقیه ای که به طور جدی کارهای این شاعر مورد توجه قرار گرفته است آنجاست و از آن سرزمین (مخصوصاً تاجیکستان) دانشمندانی هستند مثل صدرالدین عینی، مؤمنوف، میرزایف، تورسونزاده و دیگران که بیدل شناس محسوب می شوند ولی جای تأسف است که همه آنها افکار بیدل را از نظر مارکسیستی مورد مطالعه قرار داده اند، حتی افکارش را ضد مذهب توصیف کرده اند و امثال از ابیات بیدل آورده اند، مانند:

درهای فردوس وا بود امروز از بی دماغی گفتیم «فردا»
و یا فلسفه تحولات انسانی داروین^۱ در این بیت می بیند:
هیچ شکلی بی هیولی قابل صورت نشد آدمی هم پیش از آن آدم شود بوزینه بود
این هم عده‌ای از ابیاتی که سال‌ها با آن زندگی کرده‌ام، شما هم لذت ببرید:
دنیا اگر دهند نه جنبم ز جای خویش من بسته‌ام حنای قناعت به پای خویش
*
زندگی در گردنم افتاد بیدل چاره نیست شاد باید زیستن، ناشاد باید زیستن
*
همه عمر با تو قدح زدیم و نرفت رنج خمار ما
چه قیامتی که نمی‌رسی ز کنار ما به کنار ما
*
احتیاج خودشناسی جوهر آینه نیست من اگر خود را نمی‌دانم تو می‌دانی مرا
*
صد سنگ شد آینه و صد قطره گهر بست
افسوس همان خانه خرابست دل ما
*
ندارد ناز لیلی^۱ شیوه بی‌پرده گر دیدن
مگر مجنون ز جیب خود درد طرف نقابش را
*
گر نه نالم کجا روم بیدل شش جهت بیکسی و ما تنها
*
بیدل تو جنونی کن و زین ورطه بدر زن عالم همه زندانی تقلید رسوم است
*
خیال زندگی دردیست بیدل که غیر از مرگ درمانی ندارد
*

1. Darwin's *Theory of Evolution of Man*.

هر کجا شمع تماشای تو روشن می‌شود از زمین تا آسمان آینه، خرمن می‌شود

*

دنیا الم غفلت و عقبی غم اعمال آسودگی از ما دو جهان فاصله دارد

*

اگر دشمن تواضع پیشه است ایمن مشو بیدل

بخون ریزی بود بیباک شمشیری که خم دارد

*

هر قدر مژگان کشای جلوه در آغوش توست

ای نگاه مفت فرصت طالب دیدار باش

*

یک قدم راهست بیدل از تو تا دامن خاک

بر سر مژگان چو اشک استاده‌ای هشیار باش

*

من نمی‌گویم زیان کن یا بفکر سود باش

ای ز فرصت بی‌خبر در هرچه باشی زود باش

*

حیرت آهنگم که می‌فهمد زبان راز من گوش بر آینه نه تا بشنوی آواز من

*

تپیدم، ناله کردم آب گشتم خاک گردیدم

تکلف بیش از این نتوان به‌عرض مدعا کردن

*

تب و تاب اشک چکیده‌ام که رسد به‌معنی راز من

ز شکست شیشه‌ دل مگر شنوی حدیث گداز من

*

گر به‌این رنگ است بیدل رونق بازار دهر

تا قیامت یوسف ما بر نمی‌آید ز چاه

*

به محفل شمع تابان در گلستان رنگ و بو باشی
الهی، هر کجا باشی بهار آبرو باشی

*

بیدل اگر آگه شوی از درد محبت یک زخم به صد صبح تبسم نه فروشی

*

نه با صحرا سری دارم نه با گلزار سودایی به هر جا می‌روم از خویش می‌بالد تماشایی

*

به کلام بیدل اگر رسی مگذر ز جاده منصفی

که کسی نمی‌طلبد ز تو صلۀ دگر مگر آفرین

سراسر کلام بیدل بهترین نمونه اشعار غنایی است و موسیقی و آهنگ در کلامش

خود میرزا بیدل دربارهٔ نسب خویش به شفیح وارد شاهجهان‌آبادی این چنین گفت:
"آنچه میرزا در حضور این احقر العباد مکرر
تقریر کرد این است که سلسلهٔ اجداد میرزا
منتهی به شاه منصور بن مظفر بادشاه فارس
ممدوح خواجه حافظ شیرازی می‌گردد.
هنگامی که شاه منصور با امیر تیمور
صف‌آرائی نموده کشته گردید اولادش و
احفادش روبه صوب بخارا آوردند.

به درجهٔ اتم موجود است و اگر
بالفرض دیگر خوبی‌های شعر بیدل را
نادیده بگیریم تنها موزونی و آهنگ
اشعارش بیدل را از دیگر شعرای
دوره مغول ممتاز می‌کند و بنده از
جادهٔ منصفی منحرف می‌شوم، اگر
اختتام با این اقتباس از سفینهٔ خوشگو
نکنم چرا که بندرابن داس خوشگو نه
فقط هم عصر بیدل بود، بلکه افتخار
شاگردی بیدل داشت و می‌گویند که
این بیدل بود که وی را خوشگو
تخلص داد:

"آن حضرت (بیدل) در فهم معنی توحید و معارف پایهٔ بلند داشته و علم
تصوّف خوب ورزیده بود و مسائل آن را از تحمّل این فن به تحقیق کمال
رسانیده در این مقدمه جنید و بایزید وقت خود بود. بسا مقدماتی که مولوی
رومی در مثنوی و شیخ ابن عربی در فصوص‌الحکم بیان کرده آن همه را به شرح

و بسط تمام با تشبیهات تازه و رنگی بی‌اندازه در کلام خود بسته چون نمک جمیع اصناف سخن شورانگیز توحید است در سخن طرز بلندی اختیار فرموده و سررشته توحید از کف نمی‌دادند. در همه اشعارش این رعایت منظور است و او در این فن از استادانی است که صاحب طرز خاص شده‌اند و از زمانی که زبان به سخن آشنا شد این طرز مخصوص به دست کسی نیامده. قسم به جان سخن که جان من است و خاکپای ارباب سخن که ایمان من است که فقیر در این مدت عمر که پنجاه و شش مرحله طی کرده با هزاران مردم... برخورد می‌باشم لیکن به جامعیت کمالات و حُسن اخلاق و بزرگی و همواری و شگفتگی و رسایی و تیزفهمی و زودرسی و نحوه سخن گفتن و آداب معاشرت و حسن سلوک و دیگر فضایل انسانی همچو او ندیده‌ام. بالجمله آن جناب از الهیات و ریاضیات و طبیعیات کم و بیش چاشنی بلند کرده بود و به طبابت و نجوم و رمل و جفر و تاریخ‌دانی و موسیقی بسیار آشنا بود. تمام قصه مه‌بهارت که در هندیان از آن معتبرتر کتابی نیست به یادداشت و در فن انشا بی‌نظیر چنانچه چهار عنصر رقعات او بر این دعوی دلیل ساطع است^۱.

تصانیف بیدل

بیدل قدرت کامل در شعر و نثر داشت. با وجود این که وی معروف برای بیان پیچیده بوده اسلوب نگارش او مملو از رعنائی و لطافت است. از این لحاظ که در وصف زور بیان تک بوده و موجد سبک جداگانه بوده یک شاعر و نثر منفرد محسوب می‌شود. بعضی‌ها وی را از نابغه روزگار توصیف کرده‌اند.

تفصیلات تصنیفاتش از این قرار می‌باشد:

۱. **غزلیات:** دیوان غزلیات خیلی ضخیم است. در کیفیت والهانه نظیر خود ندارد. تعداد غزلیاتش تقریباً پنجاه هزار بیت است.
۲. **رباعیات:** تعداد رباعیات بیدل در حدود دو هزار است.
۳. **قطعات، مخمّسات و ترکیب بند و ترجیع بند** هم زیاد نوشته است.

۱. نقل از سفینه خوشگو؛ حیرت زار، ص ۲۵.

۴. **محیط اعظم:** این مثنوی در سال ۱۰۷۸ هجری نوشت. عمر بیدل در آن وقت فقط ۲۴ سال بود. این مثنوی دارای شش هزار بیت است و در بحر شاهنامه است. از یک لحاظ در جواب ساقی‌نامه ظهوری نوشته است ولی در این مورد بیدل خود می‌گوید که «این می‌خانه حقایق است نه ساقی‌نامه اشعار ظهوری».
۵. **طلسم حیرت:** در سال ۱۰۸۰ هجری نوشته شده و یک مثنوی تمثیلی است. حقایق و معارف و تکوین عالم را به‌رنگ تمثیلی سروده است و در بحر یوسف و زلیخا از جامی می‌باشد و دارای شش هزار بیت است.
۶. **طور معرفت:** کوهی به‌نام بیرات است که در آنجا اوقات خودش را گذرانده است. مناظر و مظاهر قدرت آن محوطه فوق‌العاده و استثنایی بوده است. طور معرفت مثنوی طویل بیدل است و عکاسی آن منظره‌های جالب و جاذب است که وی در بیرات مشاهده کرده است. این مثنوی دارای سه هزار بیت است و در مدّت فقط دو روز نظم شده است. غالب بعد از مطالعه این مثنوی روی نسخه قلمی این بیت را نوشته است:
- هر حبیبی را که موجش گل کند جام جم است
آب حیوان آب‌جویی از محیط اعظم است
۷. **عرفان:** این مثنوی در سال ۱۱۲۴ هجری تمام شده و دارای یازده هزار بیت است. در تصنیف این مثنوی بیدل سی سال صرف کرده است و شارح حقایق کائنات و نکات فیلسوفانه است. بیدل بر این مثنوی ناز می‌کرد.
۸. **تنبیه المهوسین:** این مثنوی در مدّت زر پرستان و مهوسین نوشته شده است و دارای دویست و ده بیت است.
۹. **مثنوی بیایته:** در این مثنوی که ۵۳۶ بیت است و در تعریف و توصیف اسب، فیل و شمشیر نظم شده است.
۱۰. **قصاید:** دارای نوزده قصیده است و اکثر قصاید نعتیه است. چند قصیده در شأن محسنین و احباب است که «خوش‌آمدانه نیست بلکه دوستانه است. بیدل طمع برای انعام و اکرام مطلقاً نداشت.

۱۱. **چهار عنصر:** کتابی در نثر است و مفسّر شرح زندگی بیدل است. این کتاب چهار بخش دارد و در مدّت بیست سال تصنیف شده و در سال ۱۱۱۶ هجری به پایان رسید.
۱۲. **رقعات بیدل:** مجموعه‌ای از رقعات بیدل است که تعدادش به‌دویست و هفتاد و سه می‌رسد. این نامه‌ها بیدل به‌نام اعزّه و احباب و کرم فریان خود و در طرز منفرد خودش نوشته است.
۱۳. **نکات:** این کتاب دارای اقتباس و مطالب از چهار عنصر است که مطالب اخذ شده را در جمله‌های مختصر و در اسلوب دلپذیر با آمیزش اشعار مرتّب شده است. جانسن پاشا ترجمه این کتاب را همراه ترجمه مثنوی گلشن راز شبستری و رباعیات عمر خیّام از دبلن در سال ۱۹۰۸ میلادی چاپ کرده است.
- اگر سطور تصانیف نثری بیدل را بیت تصوّر کنیم، ابیات کل تصانیف بیدل از صدهزار بیت تجاوز می‌کند. وقتی که بیدل کلیات خودش را وزن کرد چهارده سیر شد و برابر آن وزن زر و جواهرات خیرات کرد.

فهرست مختصری از بیدل‌شناسان

- | | |
|-------------------------------------|----------------------------|
| ۱. جیری بیکا (Jiri Becka). | ۱۲. شاعر ازبک غفور غلام. |
| ۲. جان ریپکا (Jan Rypka). | ۱۳. مؤنوف. |
| ۳. صدرالدین عینی. | ۱۴. میرزایف. |
| ۴. خلیل الله خلیلی. | ۱۵. خانم (خ) عینی. |
| ۵. حاجی عبادالله اختر. | ۱۶. ال.ام. پنکوویسکی |
| ۶. گارسن دوتاسی (Garcin de-tassy). | (L.M. Penkovskiy). |
| ۷. ای.جی. براؤن (E.G. Brown). | ۱۷. کلیموویچ (Kalimovich). |
| ۸. آ. بانسانی (A. Bansani). | ۱۸. عبدالسلام دهاتی. |
| ۹. دکتر جوزف اول (Dr. Joseph Aul). | ۱۹. عبدالحمید. |
| ۱۰. آی.اس. براگنسکی (S. Braginsky). | ۲۰. نیاز فتحپوری. |
| ۱۱. شاعر تاجیک محمد جان رحیمی. | ۲۱. شفیق. |

۲۲. قدرت الله قاسم.
 ۲۳. مجنون گورکھپوری.
 ۲۴. پرفسور امیر حسن عابدی.
 ۲۵. دکتر عبدالغنی.
 ۲۶. دکتر احسن الظفر.
 ۲۷. سید شاه عطاء الرحمن عطا کاکوی.
 ۲۸. پرفسور شفیعی کدکنی.
 ۲۹. پرفسور واگیش شکلا.
 ۳۰. پرفسور نبی هادی.
 ۳۱. پرفسور طلحه رضوی برق.
 ۳۲. پرفسور وارث کرمانی.

منابع

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی (م: ۱۲۰۰ هـ): خزانه عامره (تألیف: ۱۱۷۶ هـ/ ۶۳-۱۷۶۲ م)، مطبع نولکشور، کانپور، چاپ دوم ۱۹۵۵ م.
۲. سرشک کدکنی، دکتر محمد رضا شفیعی: شاعر آینه‌ها (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۴ هـ.ش.
۳. عطاء کاکوی، پرفسور شاه عطاء الرحمن: حیرت زار (تبصره انتخاب کلام)، سلطان گنج، پتنا، چاپ دوم ژانویه ۱۹۸۱ م.